

دنیا را از دید  
من

ببین



کامی از پانیا زنگوی  
و همراه آقا بابایی

نقاش پانیا زنگوی

نویسندگان: همراه آقا بابایی و پانیا زنگوی

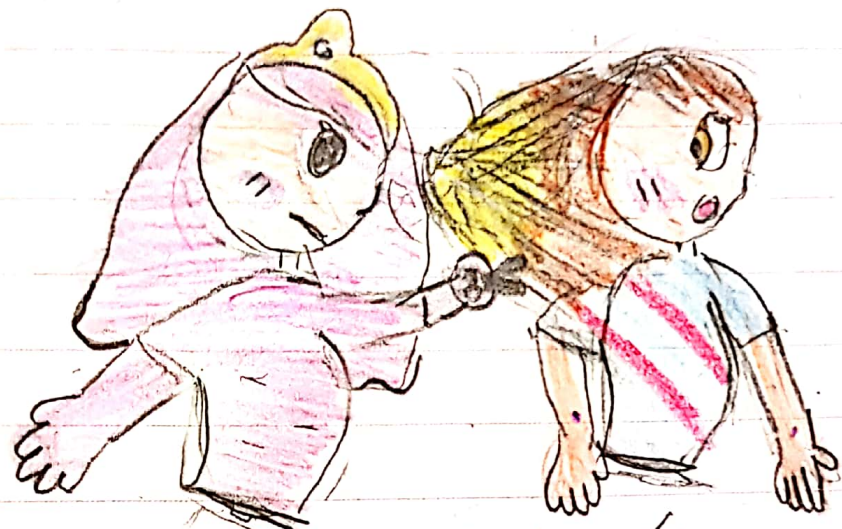


فصل ۸

ولی انگار نقله من لا یبقا نیستد پرنسس با بلگام هم هست ۶۱

با یک قبلی همایم مرا کوته می کرد با شکل با اندازه همایم

فودش شود.



و چو پرتال ناپدید

شده! انگا نیروی

همایم دست فودم یور انگار یک کتاب راه از وسع

بخرانم انگار همایم باعث نبالت مستند انگار هتار است

با پرنسس با بلگام یک ماجرا یوین بزرگ داشتند یا شوم انگار

مردم و نیپه زندم



نیروی

من با مردم تم شده که

همایم از بین رفته! یعنی انگا نیروی همایم دست

فودم





فصل ۹

کوب این اتفاق نیس بده منقول از یاد این است که من از پیش

تا حالا پل نشدم با موهایم کار کنم و این یعنی باید کلی راه را

بروم تا با فالق بهمان ماتریکال صحبت کنم تا ۹ نیروی موهایم

را درست کنه بدتر از آن پرنسس با بلگام برای نبات مردمش

موهایم را کوتاه کرده ولی حالا اثری از آن ها نیست اوه هم

واقعا ناراحت فکر کنم بهتر بروم پیشش تا برنش دلداری بدهم .

دیگر کن ببینم شاید این کتاب را من نویسم برای فرازمین ما فرستاده

می شور شاید ما واقعی نیستیم . فکر کنم کارم برعکس شده .



۱۱

راستش یک نکته پرنسس با بلگام از آدامس بادکنک

درست شده

# فصل ۱

اولین بایی که برای رسیدن به نالاق بهمان مائریکا باید می رفتیم  
 یک پرتگاه خیلی بزرگ بوده با تقری بزرگ و کشیده بود که ۱ کیلومتر ۰۰ بود.  
 نوشتن تا پرنسس با بلگام یک دانشمند بزرگ است و بتنگ پرنده  
 برای من و قودش درست کرده و تنها مشکل بتنگ ما این بوده فرای  
 بودن این چینی من باید ... با ما همایم پرواز کنم و پرنسس  
 با بلگام هم با خودم ببرم! تنها مشکل موهای من هم این است که بلند  
 نیستم با هایش نارکنم! پرنسس با بلگام من گوید ۱ شبانه روز سافت  
 بتنگ وقت من بره! پس اگر امان مسعود پرواز ۲ شبانه روز هستم

پرنسس با بلگام گفت بتنگ مدل خیلی قدیم  
 داره من توانیم با آن پرواز کنیم و لری باور کنید  
 این کار ارزش امتحان را نداشته بگم که  
 ما شیپه فک شده بودیم







از فوک بودن بدتر بود پرنسس بهم گفت من توانا با قطعیات

این جت بگ دستگاه درست کف که بتواند کیب را برگردانه ولی



من با او گفتیم این کار را کن مکن

جت بگ ما بدر ما بفرند اما باورم نمی شه

و دسته دیگر این مدل جت بگ داشت مثل این که زمانی که او

دشیا آمده بود این مدل جت بگ فیلی زیاد بوده و وقتی عکس و در ایان

را دارد

### فصل ۱۱

نوب ما بمتر از پنجاه را رفتیم برای استراحت لبه ی پرگاه

و ایساریم. فکرم گیریک برای همین به پرنسس گفتم حالا یک

عالمه جت بگ داره من تواند کیب را برگردانه او گفت با یک شرط

یک آواز برای کیب بخوانم منم خواندم (دلم گیریک همش پیش کیب

پرنسس زودتر از چیزی که فکر کردم کار دستگاه کیب اتمام

کرد

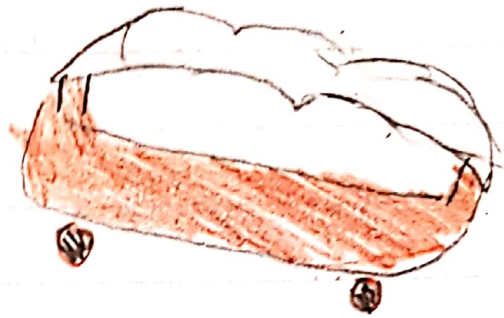






بزرگ کردند. مادر پدر پرسیدند ما در پدر من را می شناختند

تازه داستان متولد شدیم را برایم هم گفتند.



فصل ۱۳ = متولد شدیم

فانواده استار با نورک خود لیلای زندگی می کردند لیلای جدای

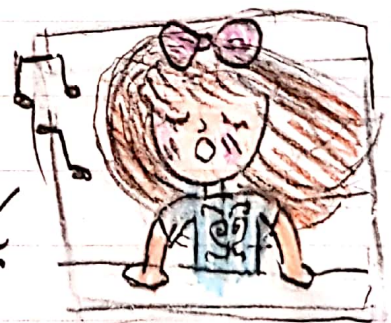
یک فرشته را داشت روزی لیلای آوار می تواند و ۹ دیگر ماجرایی

می کرد. لیلای بی سبب بود که فاله اش را ببیند ۹ می توانست

آینده را پیشبینی کند. بایک نگاه به پیغمبر جدای ۹ را می شنویدی

۹ بی سببانه متولد فاله اش بود فاله اش ۱ ماه

یک دفعه به پیش آن می آمد بعد مدتی سبب



فالای لیلای دیدنش آمد مادر پدر لیلای لیلای در یک مبل نشستند

فال گفت به زودی و پشیمانی را بست بود آرامه با بفر فراروان

گفت: خواهرزاده بدیدم را می بینم



لیلا لیکر نوشمال شتر او میچ دوستی داشت ولی اگر یک

نوا مر داشت. فوب فودتات من دانیر. ماه هاگزشتت

هر یک وقتا به دنیا آمدت پیایدیدماند لیلا با مادر و پدر فود

به دیدن فانا نوا ده آدامس رفتند فانا نم استار فانا نم آدامس

بیچ هایشتان قرار بود یک زمان دنیا بیاید. راستش لیلا با

آدا. آدامس پسر فانا نوا ده آدامس دوست بود فانا نم دانر

گاه آن هایچی کار کردند ولی فیسری دیگر از تابستان گرم نبود

سردترین تابستان هم تمام شهر بود و پسر فانا نوا ده آدامس

صدمه شدیدی فودده بود لفقات متولد شدند هم ما و هم

در سرمایخ زد من دنیا آمد هم موراه فوا هم من

به کلبه ای گرم برد پسر فانا نوا ده آدامس و بیچ دید آن هم

آنها بود. آن لفقه بود که فوا هم لباس گرم تنشان کرد و

مارا در هایچی دها کرد. و در آن لفقه پشیمان من و پرنس



باز شد ریف بنزان تمام شد.



### فعل ۴

من نس دانم چه بلای سر خواهرم آمد یا پسرتا تواده آدمی

پیش شد بیشتر آستاها می من می گویند من شبیه خواهرم هستم

فالم می داند سر خواهر چه بلایی آمده ولی چیزی را بیشتر به من

نمی گویند. پرنسس با بلگام گفت: راستش برادر من زنده است

ولی دیگر نمی توانم بینمش او در بایں فیلی دور از این جا

با عموی آدمی من زندگی می کند. پرنسس هم نمی داند

خواهرم کجا س یا زنده اس اول می گویند دستگامی که ساخته

شانسی بی نظیره را میاره. این فرصت تویی برای دیدن

خواهرم بود.

شائس مٹم کلیہ ای کہ من فر پرنسپس در آن آردہ بودیم

دقیقاً جلو ی ما بود! وارر کلیہ شدیم ہا یں زیبا یفرد

اچھنوسی بیگیم آتھا بودہ وقتیوں کنار عکس تو اصرم عکس

ما در پدرم ہم آتھا بودہ در یک اتاق بستہ

کا عذہ دیواری



بودہ آن اتاق من بود

ی بختیش بہ دیوار زدہ شدہ بود

فعلی ہا

آفرای رکدہ مستیم و پرنسپس واقعاً اثران سرمدش هست

صدای فٹش فٹش بران من آید کم کم دارم فکر من مٹم این صدای

پای یک ہیولا هست لہذا بلتر تر من شود و سایہ ی بزرگی کل دکدرہ

را گرفتہ فکر کنم این ہیلا ی سایہ یا ہیلا ی رکدہ سرسبز است

شمشیرم ۰۰ را یردا شتم و پرنسپس را با خود پسبازدم



ہیولا ہم لفظو ہا ما نزدیک تر می شو

لا یگر اثری از نور نبود ہمہ ہا تاریک بود



ولس فیلس عجیب برف من شروع کردم با نورانی شدن  
 پرنسس هم نورانی شد تمام دهنه نورانی شده پر زنده‌ی نورانی  
 از لای برگ‌ها دیدم او شبیه یک دفتر بود که از برگ درست شده بود  
 دستایش را حرکت می داد و می‌بارانورانی می کرد



مخول هم بودم سنجبر شد فکر کنم  
 نور آن را من گشتم رختم طرف

شاه و برگ‌ها و لس آن دفتر داشت فرار می کردم هم

دنبالش کردم و او... و ایسار و روبه من کرد



فعل ۱۶  
 به مجلس آیین که نگامش کردم او فرار کرد پرتس  
 هم آمد. و گفت: زود باش باید پریم دستگاه طبقات مردم را  
 به کار بی اندازیم باید پریم کیک را طبقات بدهیم. او مدام یکس  
 ازاد که ما می دستگاه را می زرد و بعد کسی از پرتال که موهای  
 شهن درست کرد و بعد بازمی شد. ولی مشکل دستگاه این  
 این بود که پرتال را کوه پهلوی کوه پهلوی پازمی کرد پرتس گفت  
 یا فردا باید این با بمانیم که پرتال کامل نشود. من هم  
 بپورم نمی شد آن... دستگاههای پرتس هیچ اوقات  
 انقدر لفتش نمی دهند.





تمام شب خواب آن دختر عجیب و غریب را می دیدم نمی دانم

۹۱ یا مجوری بود یا آدم بود. صبح پرتال کامل باز شده بود

پرنسس یک انگشتر به من داد و گفتم اگر مشکلی شد به من

این پیام بدم من وارد پرتال شدم ۹۱ ل هوش سیاه سفید

بود ولی یک دفعه وارد بایس تیغی مانتر شدم فکر کنم

ها دقیقاً داخل های تیغی مانتر بودم. بعد مراد بایس

شدم که بدنم تبدیل به اشکال

مدرس شده اما مرده عجیب

دیگر... را گذراندم که به بایس



گاه مردم شهر آنجا بودند رسیدم یک تا من را دید به پیشتم

آمر و بفلم کرد و گفت: و کجا بودی پرنسس کجا هستی؟ منم

از سیرتاپیاز داستان را برایش شکر پیف کردم

بعد بهش گفتم بستر برعیم پرتال پرگشتت به خانه



کیک گفت: پس مردم شهر ماتریکال پی؟ منم بهش گفتم

دستگاه فقط ۲ نفره ۱۰۰۰ ریال نجات می دهد



قصه ۱۷

من خیلی خوشحالم که یک برشته پیشم ولس باید زودتر

راه بیوفنتیم راستش از دمکده که خارج می شویم به بیابانی

فشک که از حفره های آن آفتیش برون می آید می رسمیم

این شهر داره من رامی ترسانا! ناگهان دوباره آن دفتر عجیب و غریب

رامی بیستم می رسم دنیاالش ولس این دفتر قبل نیست

آتشین اگر پیشم بودید می دیدید پاشکر پیام سرخ شده

عذرکنم چون هوا خیلی گرم بود. نس را هم پاشتر ولس ۹۱

به من یک شعله ی آتش پرک

کرد و رفت. با سفلی پاشترم

و رفتیم پیش پرنسس و کیک

قلبم توتند می زد محمولن

کیک دلیل این تپش را



می دانست

رفتم پیش پزشک و میگم ما همراه ما برای امتحان تقریب  
 کردم یک گانه که ایستادم را با آب بپریم. ولی به قلبم یک  
 احساس پشیموده بود که هر لحظه روشن تر من شد.



این جا

پزشک گفت: بیشتر هر چه بود تر از (آن) برویم  
 چون ممکن این با باعث این اتفاق عجیب شده باشد.  
 راه زیادی را رفتیم ولی به سطح بعد از ترسیدیم گرما این جا  
 بیشتر از چیزی است که فکرش را می کنید. من و یک نفر  
 گرفتیم دنبال دفتر آنتی بیوتیک. با برگردیم ولی به دلایلی که سردان  
 خود آن پیدا شد.



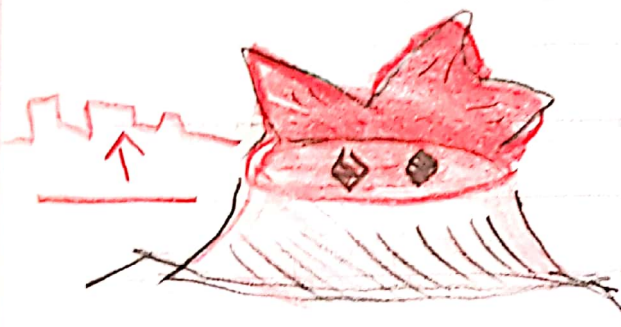
آنتیستینس کم شده بود و داشت من مردم سدایس کشتن بیرون از  
این جا گفت که دیگر این با نبینوت او آهسته آهسته سرقا من کرد

و بعد رو با من کرد و گفت: وقتی مردم در یک صفه ی آنتستین

بگذارم من او را من شناستم ولی گریم گرفت

تنها پییزی که از ش باقی ماند الماس گهر بندش بود

اشکام که به الماسا پاشید یارم اختاد .. دفتر آنتستین به من

پا گذا بود ۹۱ بعد از مدتی زنون  


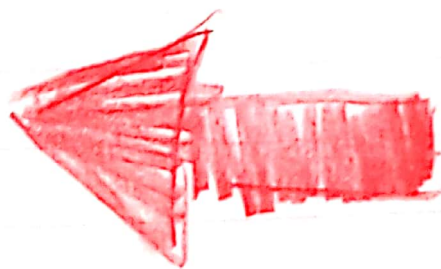
شتر من را بغل کرد که فیلیس هم

در رنای بود و بعد فرار کرد

فصل ۱۸

بعد فرار متو به شترم اعمت و پیرندیس و کیک را .. آورده

دکتره ی بعدی



آن یا پری‌های کلاه از آب سافت شده بودند بود.

ولی صبر کن این دکتوره استش آب یخ است این یعنی مسره

این با از آب در دست شده و مسره‌ی دیگر از یخ.

چون در این عالم مثل (دفترا‌ی عجیب و غریب) دیگری

بودند که دیده بودیم. در لیب آن‌ها مثل دفترا کتبی و دفترا برکی

در میرانسیس عرفودم الماس مای عجیب داشتند و رفتن من آمدم

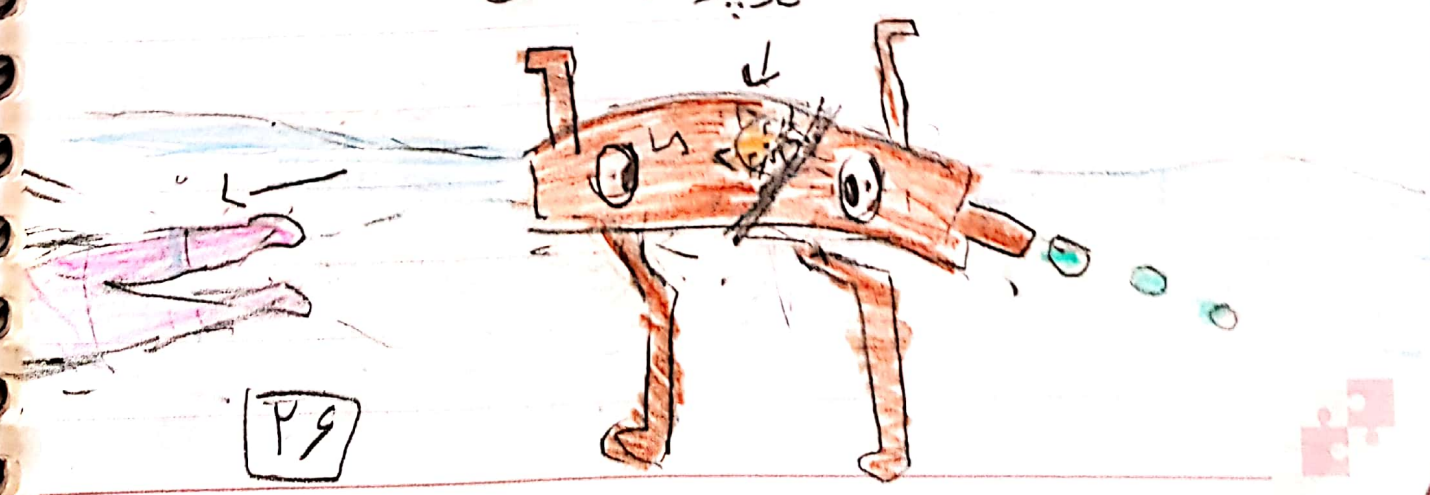
پیششان الماسشان نخران شدند. برای رد شدن از این جا باید

شنا کنیم مری راه زیادی هم نیست راستش چه نمی‌تواند

شنا کند برای همین قرار شد پرنسیس در شنا روی

آبش راه لیک بدهد.

کوئید لوشده





فصل ۱۸

گفتیم فلتر راه زیادی نیست ولی موقتی رسیدیم به مسوره

دیگر دمکده هم سرد بود و هم راه نیاں زیادی باد مکه های بهدی

داشت این بابو که فرمودم پری دریایی مایکا از آب درست شده

بودند حالا از یخ درست شده بودند فکر کنم برای همین

اسم این دمکده را گذاشتند آب یخ مدتی مشغول لباس

پوشیدن شویم ولی بعد دیدم بالای پرش یعنی یک پیر مرد با

تا پیش از آن جا به مانگه می شدند باد ست به پرسنس و کیک

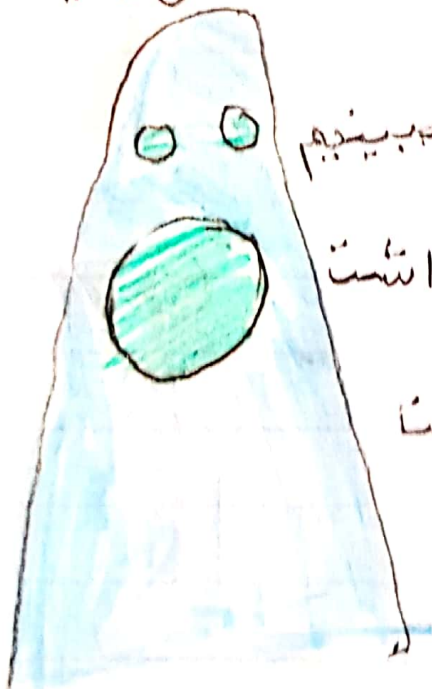
نشانند دادم و قرار شد برویم آن جا را ببینیم

ازم نپرسید اولی آن جا آسانسور داشت

و داخل اتاق ما وسایل خانه کتن دست

شوید داشتند آن پیر مرد را در

را مرود دیدم و دنبالش کردم



اما او ندو پیر با من و پرنسس و کیک سلام کرد و گفت:

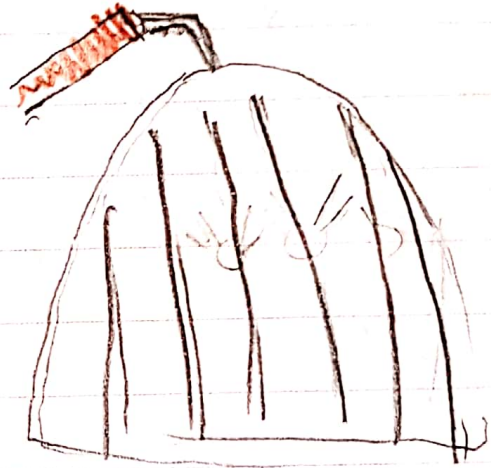
قوتش آمدید به قسریکی من راستش شما بدان اجازه وارد

این باشدید پس باید نابود بشوید. لطفه ای که گفتش را هم نمی کردم

او به مادرستین زد و دهنان را بست. و بعد پنگوگن مایه کا

**حرفا** من زدند ما را در یک قفس فلزی انداختند.

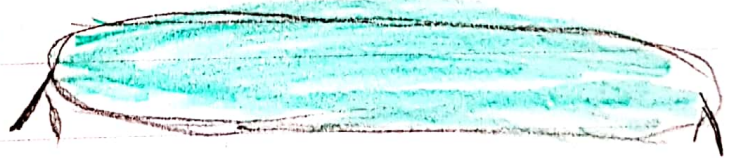
و گفت که ما را در سیاه چال مرگ



من اندازد و بعد گفت که برای این که

با ما خوب رفتار کرده که این منطقی

شود یک آرزومان را برآورده



من کند ما هم از زو کردیم به دهکده ی بعدی برویم هر رانم

پیرا این پیر مرد انقدر نادان است ولی ما را به دهکده ی بعدی

برد... دلم به حال پیر مرد سوخت



## فصل ۲

این دمه نیلن نام مستمه بایش پرگربا است پرنسس هم گفت که

اسم این دمه میان فالق است که اگر شنا دسر با ما باشد ممکن

میانبور به فالق جهان ما تریکال را پیدا کنیم . فالق نورس

پرنسس هم رفت میانبور . را پیدا کنه فرشته عالم که سفرها دارد

به پایان می رسد برای همین تمهیم گرفتیم یک عکس با پرنسس

و یک بگیریم عکس رنگی پرنسس راه میانبور



کرد و گفت بهتره راه بیوفتی

را پیدا کرد

بلا فوره به فالق جهان رسیدیم و او مردم شهر را تریکال

را از پرتال برگرداند .

